

طرحواره‌های حافظه نسلی از جنگ ایران و عراق

محمد مهدی فرزبد^۱، حیدر جانعلیزاده چوب بستی^۲

چکیده

حافظه نسلی از جنگ ایران و عراق به معنای حافظه به اشتراک گذاشته شده توسط افرادی است که تجربه مشترک آنها از جنگ در دوره تاریخی مشابه به دیدگاه‌هایشان شکل داده است. واقعیت اساسی حافظه نسلی آن است که نسل‌های مختلف، رویدادهای گذشته را به گونه‌ای متفاوت تفسیر و یاد می‌کنند. بدین نحو، واقعه اثرگذاری چون جنگ ایران و عراق می‌تواند به عنوان نقطه‌ای کانونی در بازتولید بازنمایی‌های جمعی از گذشته عمل کند و ذهنیت نسلی را حول درک و معنای مشترک از آن در شرایط کنونی جامعه صورت‌بندی نماید. برای مفهوم‌پردازی از حافظه نسلی از جنگ، پس از مرور بر مدل‌های فردگرایانه و جمع‌گرایانه از حافظه جمعی و بیان کاستی‌های روش‌شناختی آنها، از مدل جدید شناختی برای بررسی مکانیسم‌های شکل‌دهنده به حافظه نسلی از جنگ استفاده شد. در این مدل، حافظه جمعی به عنوان یک ساخت معرفتی و به صورت طرحواره‌های حافظه‌ای موجود در سطح فرافردی از زندگی اجتماعی، محصول شناختی تعامل اجتماعی افراد مرتبط باهم به لحاظ فرهنگی، در میان ابژه‌های فرهنگی است. روش‌شناسی غالب تحقیق، روش کیفی بوده، برای گردآوری داده‌ها از تکنیک مصاحبه عمیق و نیمه ساختار یافته و برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل موضوعی استفاده شده است. کاربری روش تحلیل به ما این امکان را داد تا سنخ‌شناسی‌ای از ساخت‌های معرفتی مشترکی که افراد در هر گروه نسلی برای فهم و معنای وقایع و پدیده‌های مرتبط با جنگ استفاده می‌کنند، به دست آید. این ساخت‌های معرفتی مشترک به عنوان طرحواره‌های حافظه نسلی از جنگ، نمایان‌گر نحوه بازنمایی جنگ ایران و عراق در میان دو نسل دارای حافظه اتوبیوگرافیک و حافظه تاریخی از جنگ هستند.

واژه‌های کلیدی

حافظه نسلی، حافظه اتوبیوگرافیک، حافظه تاریخی، طرحواره‌های حافظه، جنگ ایران و عراق

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۲۸ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۰۴

۱. دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول) mahdifarzbod@yahoo.com

hjc@umz.ac.ir

۲. دانشیار جامعه‌شناسی گروه علوم اجتماعی دانشگاه مازندران

۱. مقدمه

جنگ هشت ساله ایران و عراق را پس از انقلاب ۵۷، مهم‌ترین حادثه اثرگذار بر جامعه معاصر ایرانی دانسته‌اند. این جنگ به‌عنوان میراث تاریخی مشترک ملت، تأثیر غیرقابل انکاری بر ساخت اجتماعی و فرهنگی جامعه و هویت اجتماعی کنشگران آن داشته است. به بیان دیگر، اگرچه اکنون نزدیک به سه دهه از پایان جنگ می‌گذرد، این واقعه همچنان به‌عنوان یکی از قلمروهای نمادی مهم، سایه‌بان محافظی بر نظم نهادی و تاریخچه زندگی فردی است، حدود واقعیت اجتماعی امروز را تعیین می‌کند و وسعت تعامل اجتماعی مرتبط را مشخص می‌سازد. قلمرو نمادی این واقعه را می‌توان قالب تمام معناهایی از جنگ دانست که امروزه عینیت اجتماعی دارند و به لحاظ ذهنی واقعی هستند. این قلمروی نمادی در عین حال که به تاریخ نظم می‌بخشد و تمام رویدادهای جمعی مرتبط با واقعه جنگ را در وحدت منسجمی از گذشته، حال و آینده جای می‌دهد، خاطره‌ای را از گذشته یعنی جنگ هشت ساله ایجاد می‌کند که با همه افراد پرورش یافته در جمعیتی مشخص به اشتراک گذاشته می‌شود، همان‌طور که برای آینده چارچوب مشترکی را به‌عنوان منبع طرح‌ریزی کنش‌های فردی فراهم می‌سازد (رجوع شود به: برگر و لاکمن، ۱۹۶۶: ۱۴۲).

در این مقاله تلاش می‌شود تا قلمرو نمادی جنگ، از طریق سازه حافظه نسلی از جنگ ایران و عراق مفهوم‌پردازی شود. حافظه نسلی به «حافظه به اشتراک گذاشته شده توسط افراد متولد شده در یک بازه زمانی، که در دوره تاریخی مشابه که به دیدگاه‌هایشان شکل داده است، رشد کرده و بزرگ شده‌اند» اشاره دارد (میزتال^۱، ۲۰۱۰: ۱۵۹). در این معنا، حافظه نسلی از جنگ به بازنمایی جمعی از واقعه جنگ در یک نسل اطلاق می‌گردد. این بازنمایی که در جامعه در قالب اعمال و شیوه‌های یادبود^۲ جمعی (مناسک و آیین بزرگداشت)، آثار حفظی^۳ (نظیر یادگاری، نشانه و هنر تصویری) و نیز مکان‌های خاطره^۴ (مانند مجسمه، موزه و مقبره) نمود عینی پیدا می‌کند، هم امکان به اشتراک گذاشتن رخدادهای و شخصیت‌های جنگ و هم امکان یادبود مشترک آنها را فراهم می‌آورد و بدین صورت مواد و منابع لازم را برقراری پیوند

1. Berger & Luckmann

2. Mistzal

3. Practices of Commemoration

4. Mnemonic Traces

5. Places of Memory

با گذشته و هویت‌یابی اعضا در اختیار یک نسل مشخص قرار می‌دهد. اعضای یک نسل از طریق ارتباطی که با واقعه جنگ برقرار می‌کنند و معرفت‌ها و چارچوب‌های نمادینی که جنگ هشت ساله در اختیارشان می‌گذارد، به واقعیت امروز زندگی‌شان ساخت می‌دهند. بنابراین، حافظه نسلی از جنگ، افزون بر نمایش موقعیت و جایگاه کنونی یک نسل در نظام معنایی حاکم بر جامعه، دیدگاه یک نسل معین را نسبت به شرایط آینده مشخص می‌سازد. واقعیت اساسی حافظه نسلی آن است که نسل‌های مختلف، رویدادهای گذشته را به گونه‌ای متفاوت تفسیر و یاد می‌کنند. بنابراین، بررسی حافظه نسلی از جنگ می‌تواند تأثیر رخداد مهم جنگ ایران و عراق را در ایجاد تفاوت‌های هم‌گروهی‌های نسلی نمایان سازد. واقعه اثرگذاری چون جنگ هشت ساله می‌تواند به‌عنوان نقطه‌ای کانونی در بازتولید بازنمایی‌های جمعی از گذشته عمل کرده و بدین نحو ذهنیت نسلی را حول درک و معنای مشترک از آن در شرایط کنونی جامعه صورت‌بندی نماید. در این راستا، در مقاله پیش‌رو تجربه مشترک از واقعه جنگ به‌عنوان بنیان شکل‌دهنده به حافظه نسلی در نظر گرفته شده و بنابراین، حافظه نسلی از جنگ در دو شکل حافظه نسل جنگ‌دیده (حافظه اتوبیوگرافیک از جنگ) و حافظه نسل جنگ‌ندیده (حافظه تاریخی از جنگ) مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. پیشینه و ادبیات تحقیق

تاکنون حافظه جمعی با محققان مختلف، در حوزه‌ها و رشته‌های متنوعی چون انسان‌شناسی (کول، ۱۹۹۸ و ۲۰۰۱)، جامعه‌شناسی (هالباکس، ۱۹۹۲؛ شادسون، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۲؛ شوارتز، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰)، ارتباطات (بیلیچ، ۱۹۹۰؛ میدلتون و ادواردز، ۱۹۹۰)، تاریخ (بودنار، ۱۹۹۲؛ کرین، ۱۹۹۷؛ کونفینو، ۱۹۹۷؛ نویک، ۱۹۹۹)، و

-
1. Cole
 2. Halbwachs
 3. Schudson
 4. Schwartz
 5. Billig
 6. Middleton & Edwards
 7. Bodnar
 8. Crane
 9. Confino
 10. Novick

روان‌شناسی اجتماعی (پنیکر و باناسیچ^۱، ۱۹۹۷؛ کرنز و لوئیس^۲، ۱۹۹۹؛ دوین - رایت و لیونز^۳، ۱۹۹۷) مورد بررسی قرار گرفته است. آنچه که رویکرد جامعه‌شناختی را در این بین متمایز می‌سازد، حساسیت آن به پایگاه‌های اساساً اجتماعی از حافظه است، اینکه «فرد با اتکاء بر چارچوب‌های اجتماعی حافظه (نسل، خانواده و ملت)، خاطرات را به ذهن خود فرا می‌خواند» (هالباکس، ۱۹۹۲: ۱۸۲) و به عبارتی آنچه که یک فرد از گذشته به یاد می‌آورد به ارتباطی وابسته است که با دیگران در اجتماعی مشخص برقرار ساخته است (کانوی^۴، ۲۰۱۰: ۴۴۳)، ایده محوری در این رویکرد است. در واقع، از منظر جامعه‌شناختی، کل حافظه فردی در قاب اجتماع قرار می‌گیرد و یک شخص تنها با اتخاذ دیدگاه یک یا چند گروه و یک یا چند جریان فکر جمعی است که چیزی را به یاد می‌آورد. به عبارتی، «به یاد آوردن یک رخداد برای یک فرد، به خاطر آوردن دیدگاه گروه اجتماعی است که از پشت چشمان آنها شخص آن رخداد را می‌بیند» (هالباکس، ۱۹۸۰: ۳۳). از طرفی دوام حافظه جمعی، به بقاء گروه تولیدکننده آن وابسته است و استمرار حافظه یک گروه، بستگی به قدرت اجتماعی‌ای دارد که گروه از آن برخوردار است. در نتیجه، «جایگاه و منزلت اجتماعی یک گروه، شاخص مهمی از دوام، پایداری و قدرت حافظه آن است» (میزتال، ۲۰۰۳: ۵۱). افزون بر این، از آنجا که به تعداد گروه‌ها خاطرات وجود دارند، حافظه جمعی در دیدگاه جامعه‌شناختی چندگانه و متکثر است. به بیان دیگر، تکثر چارچوب‌های اجتماعی یا تعدد عضویت‌ها، حافظه‌های متنوعی را به دنبال دارند و با این نتیجه است که می‌توان از وجود حافظه نسلی، حافظه ملی، حافظه گروه مذهبی و حافظه‌های جمعی دیگر نام برد. در واقع، هر گروه، حافظه‌ای از گذشته خاص خود را که برجسته‌کننده هویت منحصر به فردش است می‌سازد و از طریق بازکشف گذشته در زمان حاضر و به عبارتی نظم بخشیدن به تاریخ‌های مهم در یک توالی یادبودی، احساس تداوم و پیوستگی از خود را در میان اعضای گروه به وجود می‌آورد. حفظ خاطرات در یک گروه، همچنین، متکی بر استقرار آنها در فضا و مکان است، که به دلیل عینیت و ثبات نسبی‌اش تصور تداوم را به اعضای گروه انتقال می‌دهد. بدین ترتیب، زمان و فضا، هر دو نقش تعیین‌کننده‌ای در استحکام و اتصال خاطرات گروهی و نیز در

-
1. Pennebaker & Banasik
 2. Cairns & Lewis
 3. Devine-Wright & Lyons
 4. Conway

تضمین حفاظت از آنها ایفاء می‌کنند و حافظه جمعی در رویکرد جامعه‌شناسانه، «وابسته به حمایت و پشتیبانی یک گروه در حد و مرز مشخصی از زمان و فضا» (هالبواکس، ۱۹۸۰: ۸۴) است.

می‌توان گفت در رویکرد جامعه‌شناسانه، دو مدل متفاوت از حافظه جمعی ارایه می‌شود: الف) خاطرات فردی با چارچوب اجتماعی و ب) بازنمایی‌های یادبود جمعی و آثار حافظه‌ای (اولیک^۱، ۱۹۹۹). نوع اول مبتنی بر تصویری فردگرایانه از حافظه جمعی و در حقیقت «تجمع خاطرات فردی اعضای یک گروه» است. فرض اساسی در اینجا آن است که افراد حائز اهمیت هستند: تنها افراد به یاد می‌آورند، هرچند که این یادآوری می‌تواند به تنهایی یا با همدیگر باشد و هر یک از نمادهای یادبودی در دسترس عموم تنها تا درجه‌ای که واکنش در گروهی از افراد ایجاد نمایند تفسیرپذیر می‌باشند. این نوع هستی‌شناسی از حافظه، این احتمال را که افراد مختلف به لحاظ یادآوری ارزش‌های متفاوتی در گروه دارند، رد نمی‌کند؛ همچنین، اینکه خاطرات برخی توجه بیشتری را درباره دیگران جلب می‌کند. قابل توجه‌ترین نمونه کارهای جامعه‌شناختی صورت پذیرفته در این مدل از حافظه جمعی توسط شومان و همکاران او (شومان و اسکات، ۱۹۸۹؛ شومان و ریجر، ۱۹۹۲؛ شومان و کورنینگ، ۲۰۰۰)^۲ صورت گرفته است. آنها با بهره‌گیری از تحقیقات پیمایشی، تأثیرات نسلی و آگاهی از رویدادهای تاریخی را در جمعیت‌های ملی مختلف اندازه‌گیری نموده‌اند. در این زمینه همچنین می‌توان از پژوهش وینیتسکی - سروسسی^۳ (۱۹۹۸) یاد کرد، که حافظه جمعی را از طریق مناسبت‌ها و موقعیت‌های اتوبیوگرافیک بررسی کرده است. روزنویگ و تلن^۴ (۱۹۹۸) نیز از تحقیق پیمایشی به همراه مصاحبه‌های عمیق استفاده کردند تا تصویری کلی را از آنچه که حافظه جمعی امریکایی می‌نامیدند به دست دهند. در تقابل با مدل نخست و در دومین الگو، تصویری جمع‌گرایانه از حافظه جمعی وجود دارد، که در آن، حافظه جمعی فراتر از فرد و متعلق به گروه‌ها، فرهنگ‌ها یا جوامع بررسی می‌شود. در این دیدگاه، حافظه جمعی اشاره به بازنمایی‌هایی از گذشته دارند که در سرتاسر جامعه توزیع شده‌اند. چنین آثاری از گذشته جمعی می‌توانند نمود و ظهورهای مختلفی داشته باشند. نخست، آنها به صورت محصولات و فعالیت‌های یادمانی پدیدار

1. Olick

2. Schuman & Scott (1989), Schuman & Rieger (1992), Schuman & Corning (2000)

3. Vinitzky-Seroussi

4. Rosenzweig & Thelen

می‌گردند. به این ترتیب، گذشته می‌تواند در قالب و شکلی نسبتاً محسوس و بادوام، برای نمونه مکان‌ها و بناهای یادبود (لینچ^۱، ۱۹۷۲؛ شوارتز، ۱۹۸۲، ۱۹۹۱؛ نورا^۲، ۱۹۸۹؛ جانستون^۳، ۱۹۹۴)، موزه‌ها (اوزل و استیگ - سورنسن^۴، ۱۹۹۳)، یا به‌عنوان رویدادهایی گذراتر و ناپایدارتر، برای نمونه آداب و رسوم، بازسازی وقایع تاریخی، تعطیلات ملی یادبودکننده رویدادی تاریخی (زروباوول^۵، ۱۹۹۱)، بازنمایی شود. گاهی اوقات نیروهای اجتماعی ممکن است زندگی و کار برخی افراد را به منظور برقراری ارتباط با گذشته برجسته سازند (فولر^۶، ۲۰۰۷؛ شوارتز، ۱۹۹۱). بنابراین، در این الگو، روایت دومین ابزار انتقال حافظه جمعی در کنار ابژه‌ها و آثار انضمامی است و زبان به‌منزله ابزار مهم روایت، به‌عنوان شکلی از حافظه جمعی مشاهده می‌شود (فولر، ۲۰۰۷). در این مدل از حافظه جمعی، اشکال بازنمودی گوناگون حافظه جمعی، نظیر اسم مکان‌ها، نمادها، نشانه‌ها و هنر تصویری، سرود، ترانه، تصنیف و شعر (شوارتز، ۱۹۸۲) با هر سطحی از انتزاع، در معنای جمع‌گرایانه به‌عنوان جزئی متعلق به یک گروه، فرهنگ، یا ملت بررسی می‌گردند.

شکاف هستی‌شناختی که در رویکرد جامعه‌شناسانه میان این دو مدل از حافظه جمعی به چشم می‌خورد، برخاسته از مناقشات و تنش‌های حل و فصل نشده موجود میان حوزه‌های فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی در علوم اجتماعی است. بدین ترتیب، ریشه این جهان‌بینی دوانگارانه نسبت به حافظه جمعی در وجود دو مفهوم یا تصور کاملاً متفاوت از فرهنگ است: «تصوری که فرهنگ را به‌عنوان مقوله‌ای ذهنی از معانی موجود در اذهان مردم مشاهده می‌کند، در برابر تصویری که فرهنگ را، الگوهایی از نمادهای قابل دسترس عموم که در جامعه عینیت یافته‌اند، مد نظر دارد» (اولیک، ۱۹۹۹: ۳۳۶).

۳. چارچوب مفهومی

مدل‌های تشریح شده از حافظه جمعی، به‌دلیل هستی‌شناسی‌های غیریکسان، متضمن استراتژی‌های روش‌شناختی متفاوتی هستند. در مدل فردگرایانه از حافظه جمعی، تحلیل

1. Lynch

2. Nora

3. Johnston

4. Uzzell & Stig-Sorensen

5. Zerubavel

6. Fowler

جامعه‌شناختی حافظه عموماً در سطح خرد و با مطالعه کنش‌های یادبودی کنشگران اجتماعی یا به عبارتی کارگزاران حافظه جمعی صورت می‌گیرد؛ در حالی که، در مدل جمع‌گرایانه، تحلیل عموماً در سطح کلان و با مطالعه ایزه‌های فرهنگی و اشکال نهادینه شده از گذشته جمعی یا به عبارتی پروژه‌ها و فناوری‌های حافظه جمعی انجام می‌شود. بدین نحو، ضدیت میان رهیافت‌های فردگرا و جمع‌گرای حافظه جمعی و مشکل انتخاب میان این مدل‌ها، دستیابی به پارادایم جامع و یکپارچه‌ای را که مشخص‌کننده ساخت‌های منحصر به فرد دخیل در هر یک از این پدیده‌های حافظه‌ای و نحوه ارتباط آنها باشد دشوار می‌سازد. همچنین باید اذعان داشت که «هر یک از این مدل‌ها در تحلیل توأمان حافظه جمعی و مکانیسم‌های تولید و دریافت آن ناموفق بوده‌اند» (بیم، ۲۰۰۷: ۷). در واقع، این مدل‌ها تنها به نحوه ظهور و بازنمایی حافظه جمعی در سطح اجتماع پرداخته‌اند و نحوه ساخت، عملکرد و بازسازی حافظه جمعی توسط آنها تشریح نمی‌شود. در این راستا، کانوی (۲۰۱۰: ۴۵۱) می‌گوید: «دشوار می‌توان تحقیقی را یافت که در آن از مردم در رابطه با اینکه چه احساسی در مورد پروژه‌های یادبودی دارند و در مورد آنها چه فکری می‌کنند پرسش نمایند. در عوض، محققان تمایل دارند این لایه از تفسیر و معنا را از طریق نیت و مقاصد آنهایی که در پشت پروژه‌های حافظه‌اند یا از طریق بازنمایی‌های نمادین در حال تغییر مطالعه کنند.»

با توجه به کاستی‌های موجود در مدل‌های فردگرایانه و جمع‌گرایانه از حافظه جمعی، در اینجا در نظر است با ارجاع به نظریات مطرح در حوزه جامعه‌شناسی شناخت، از مدل جدیدی برای بررسی مکانیسم‌های شکل‌دهنده به حافظه نسلی از واقعه جنگ استفاده شود. جامعه‌شناسان شناختی چون کرولو^۲ (۲۰۰۲)، دیماجیو^۳ (۱۹۹۷) و زروباول (۱۹۹۷) بر تحلیل فرهنگ در سطح فرافردی از زندگی اجتماعی، جایی که ساختهای معرفتی وجود دارند، نه جایی که ظاهر می‌شوند، تأکید دارند. آنها با نگاه کردن به این سطح بینابینی، فرهنگ را به‌عنوان تعامل یا اثر متقابل پدیده‌های مرتبط با هم، نه به‌عنوان یک متغیر پنهان اندازه‌گیری می‌کنند. آنها زندگی فرهنگی را بر مبنای این فهم بررسی می‌کنند که از طریق تعامل اطلاعات، ساختارهای ذهنی و فرهنگ به‌عنوان نظام‌های نمادین کار می‌کند. بنابر نظریه فرهنگ و شناخت

1. Beim

2. Cerulo

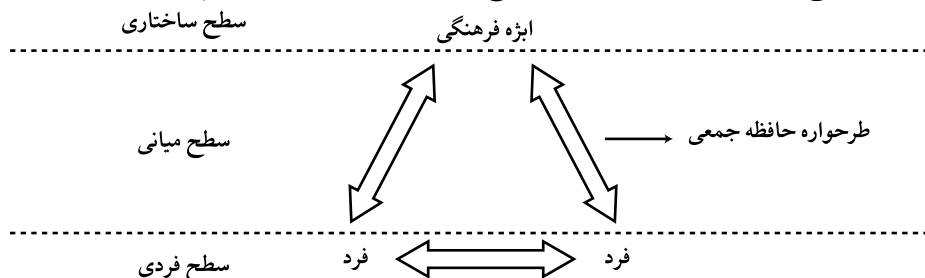
3. DiMaggio

«فرهنگ از طریق تعامل سه شکل اصلی عمل می‌کند: شکل اول، اطلاعاتی هستند که در میان افراد توزیع شده‌اند؛ شکل دوم، ساخت‌های ذهنی و به عبارتی بازنمودهای طرحواره‌ای از پدیده‌های اجتماعی پیچیده‌اند، که شکل‌دهنده شیوه‌ای هستند که افراد نسبت به اطلاعاتی که با آن مواجه شده یا از آن برخوردار شده‌اند، توجه نشان می‌دهند، تفسیر می‌کنند، به یاد می‌آورند و به‌طور احساسی پاسخ می‌دهند. شکل سوم، فرهنگ به‌عنوان نظام‌های نمادینی هستند که خارج از فرد و دربرگیرنده محتوای گفت‌وگو، عناصر محیط ساخت‌یافته، پیام‌های رسانه‌ای و معانی واقع در الگوهای فعالیت قابل مشاهده می‌باشند» (دیماجیو، ۱۹۹۷: ۲۷۴-۲۷۳).

جامعه‌شناسان شناختی از طرحواره‌ها^۱ به‌عنوان واحد بنیادین تحلیل برای مطالعه فرهنگ استفاده می‌کنند. از نظر آنها شناخت هر روزه افراد در جامعه وابسته به طرحواره‌های به لحاظ فرهنگی در دسترس است؛ طرحواره‌هایی که از طریق فرهنگ شکل گرفته و ریشه در فرهنگ دارند و با تعیین شرایط و زمینه‌هایی که افراد با آنها جهان را تفسیر می‌کنند، اندیشه افراد را محدود و بارور می‌نمایند. طرحواره‌ها در واقع «ساخت‌های معرفتی‌ای هستند که ابژه‌ها یا رویدادها را بازنمایی کرده و در مورد مشخصات، روابط و دلالت‌های آنها در شرایط نبود اطلاعات کافی، پنداشت‌هایی را در قالب پیش‌فرض ارائه می‌نمایند» (دیماجیو، ۱۹۹۷: ۲۶۹). می‌توان گفت تجربه افراد از فرهنگ به صورت اطلاعاتی است که ساخت‌های طرحواره‌ای آنها را سازماندهی نموده‌اند. بدین ترتیب، طرحواره‌ها بازنمایی‌کننده معرفت‌ها و مکانیسم‌های پردازش اطلاعات هستند. همچنین، تحقیقات صورت گرفته بر روی شناخت حافظه نشان می‌دهند که طرحواره‌های حافظه که در سطح فرافردی از زندگی اجتماعی واقع شده‌اند و از طریق تعامل اجتماعی شکل گرفته‌اند، می‌توانند معرف شیوه‌هایی باشند که به واسطه آنها اعضای یک جامعه اطلاعات به اشتراک گذاشته شده در مورد گذشته‌شان را تفسیر و یادآوری می‌کنند. بدین نحو با بررسی طرحواره‌های حافظه جمعی می‌توان مکانیسم‌هایی را یافت که از طریق آنها یک اجتماع مشخص چارچوب‌های معنایی و تفسیری یادآوری وقایع و رویدادهای مهم از گذشته را در میان اعضای خود شکل می‌دهد. خلاصه‌ای از این مکانیسم‌ها در قالب تصویر شماره ۱ به تصویر درآمده است.

همان‌طور که تصویر زیر نشان می‌دهد، تعامل اجتماعی افراد مرتبط به لحاظ

فرهنگی باهم، در میان ابژه‌های فرهنگی و دیگر فرم‌های نهادی، تولیدکننده طرحواره‌های حافظه جمعی هستند. در اینجا، برخلاف دیگر مدل‌های نظری، تمرکز تحلیلی تنها بر ابژه‌های نهادی نیست، بلکه بر دسته‌هایی از طرحواره‌های حافظه جمعی است که از طریق تعامل اجتماعی به وجود آمده و به هنگام برانگیخته شدن توسط محرک خارجی، به‌طور سیستماتیک در دسترس قرار می‌گیرند. طرحواره‌ها زمانی به وجود می‌آیند که عوامل فردی با یکدیگر در میان ابژه‌های نهادینه شده موجود از حافظه جمعی تعامل برقرار سازند. با توجه به قدرت و تناوب تعامل و برجستگی و سطح نهادینه شدن ابژه، تعامل اجتماعی طرحواره‌هایی را به وجود می‌آورد که نحوه معنابخشی گروه‌ها به حوادث و رویدادهای تاریخی را مشخص نموده و دامنه آن را محدود می‌سازد (بیم، ۲۰۰۷: ۱۸). همچنین پیوستگی و تداوم طرحواره‌ها از طریق تعامل سیستماتیک و پایدار افراد با ابژه‌های نهادینه شده از قبل موجود و طرحواره‌های از قبل موجود فراهم می‌شود. با بسیج و تجهیز طرحواره‌ها، کارآفرینان حافظه جمعی می‌توانند حافظه جمعی را نهادینه سازند، اما این ابژه‌ها لزوماً خودشان حافظه جمعی نیستند. به این ترتیب آنها می‌توانند اشکال مشخصی از حافظه جمعی را بازنمایی کنند، اما آنها نمی‌توانند نماینده طیف کامل معنایی باشند که گروه‌ها در مورد گذشته به کار می‌برند. در این معنا، ابژه‌های حافظه جمعی را می‌توان تظاهرات نهادین از حافظه جمعی دانست که کارآفرینان حافظه جمعی از طریق بسیج طرحواره‌های حافظه (و منابع دیگر) تولید می‌کنند (بیم، ۲۰۰۷: ۲۲-۲۱).



شکل ۱. مکانیسم شناختی حافظه جمعی منبع: (بیم، ۲۰۰۷: ۱۹)

در مجموع باید گفت در این مدل نظری، فرمول جدیدی ارائه نشده و متعاقباً نظریه‌های موجود از حافظه جمعی رد نمی‌شوند، بلکه تلاش شده گسترده‌تری تحلیلی و تجربی پژوهش حافظه جمعی بیشتر گردد. این کار از طریق شناسایی نقشی که مردم در ساخت طرحواره‌های حافظه جمعی ایفاء می‌کنند و نحوه‌ای که آن طرحواره‌ها تبدیل به ابژه‌های نهادینه شده حافظه جمعی می‌شوند، صورت می‌گیرد. با گسترده

شدن تمرکز تحلیلی تحقیقات حافظه جمعی از ابژه‌های نهادینه شده یا افراد، تعاملاتی که ایجاد کننده آن ابژه‌ها و ساخت‌های معرفتی‌ای که محصول آن تعاملات هستند دربرگرفته می‌شوند. بنابراین، در اینجا بر تحلیل حافظه جمعی به‌عنوان ساخت معرفتی و به صورت دسته‌هایی از طرحواره‌های حافظه‌ای که در سطح فرافردی از زندگی اجتماعی واقع شده و از طریق تعامل اجتماعی شکل گرفته‌اند، تأکید می‌گردد.

۴. روش‌شناسی

با توجه به هدف تحقیق، که بررسی طرحواره‌های حافظه نسلی از جنگ ایران و عراق است و نیز ماهیت تفسیری و گذشته‌نگر آن، روش‌شناسی غالب تحقیق، روش کیفی بوده و برای گردآوری داده‌ها از تکنیک مصاحبه عمیق و نیمه ساختار یافته استفاده شده است. در روند پژوهش، معیار نمونه‌گیری هدفمند، این منطق است که متولدین پیش از ۱۳۵۰ و جلد حافظه اتوبیوگرافیک و متولدین پس از ۱۳۵۰ دارای حافظه تاریخی از واقعه جنگ هستند. همچنین با نمونه‌گیری نظری، که از قاعده انتخاب تدریجی پیروی می‌کند و با استفاده از روش تحلیل مقایسه‌ای ثابت، انتخاب در هر نسل بر مبنای سهم آنها در توسعه و آزمون سازه‌های نظری انجام گرفته تا اینکه با تعداد نمونه ۱۹ نفر از هر نسل اشباع نظری به دست آمده است. در مصاحبه‌ها تلاش شده تا با سبکی شبه - مکالمه، مواد تجربی و برش‌های زندگی پاسخ‌گویان از طریق سؤالاتی متمرکز بر واقعه جنگ ایران و عراق و نیز جهت‌گیری‌هایی که درباره واقعه‌های زندگی امروز در یادآوری این رویداد وجود دارد، گردآوری شوند. معرفت به دست آمده از این مصاحبه‌ها، معرفت به مثابه امری تولید شده است که در نتیجه عمل یادآوری جنگ در محل مصاحبه، حامل تفاسیری مهم از معنای واقعه جنگ در زندگی اجتماعی امروز سوژه‌هاست.

روش تحلیل داده‌های گردآوری شده، تحلیل تماتیک یا موضوعی است که به‌عنوان روشی متعارف در تحلیل داده‌های کیفی به‌ویژه داده‌های متنی مصاحبه‌ای شناخته می‌شود. «تحلیل تماتیک، استراتژی‌ای برای تقلیل و تجزیه و تحلیل داده‌هاست که با استفاده از آن داده‌های کیفی تقسیم‌بندی، مقوله‌بندی، تخلیص و بازسازی شده، به نحوی که مفاهیم مهم موجود در مجموعه داده‌ها استخراج و استنباط شوند» (آیرس^۱، ۲۰۰۸: ۸۶۷). در این روش، تقسیم‌بندی و مقوله‌بندی داده‌ها از طرق کدگذاری تماتیک

صورت می‌گیرد. کدگذاری تماتیک به معنای استفاده از فرایندهای دقیق استقرای تحلیلی متشکل از مقایسه‌های درون موردی و میان موردی برای استخراج مفاهیم و الگوهای معنایی از داده‌هاست. پس از آن با حمایت موضوعی از این الگوهای معنایی است که می‌توان به یافته مورد انتظار در این روش یعنی ارائه یک سنخ‌شناسی تحلیلی از موضوع مورد مطالعه دست یافت. بدین نحو، در این پژوهش از طریق استقرای تحلیلی، داده‌های مصاحبه‌ای که در ارتباط با معانی و تفاسیر جنگ هشت ساله‌اند، بر اساس هدف و پرسش تحقیق واکاوی و پالایش، سپس مفهوم‌یابی و کدبندی شدند. در ادامه، مقولات به دست آمده از طریق مقایسه مداوم موارد و گروه‌های نسلی با یکدیگر، در سطوح بالاتری از انتزاع گروه‌بندی شدند. در انتها، مقولات عمده استخراج شده، با ارجاع و استناد به داده‌های مصاحبه‌ای تفسیر شده و متعاقباً در قالب الگوهای معنابخشی گروه‌های نسلی به واقعه جنگ هشت ساله ارائه شدند.

۵. یافته‌ها

کاربست روش تحلیل به ما این امکان را داد تا سنخ‌شناسی‌ای از ساخت‌های معرفتی مشترکی که افراد در گروه‌های نسلی با استفاده از آنها وقایع و پدیده‌های مرتبط با جنگ ایران و عراق را فهم و معنا می‌کنند، به دست آید. این ساخت‌های معرفتی مشترک به‌عنوان طرحواره‌های حافظه نسلی از جنگ نمایان‌گر نحوه بازنمایی جنگ ایران و عراق در میان دو نسل جنگ‌دیده (نسل دارای حافظه اتوبیوگرافیک از جنگ) و جنگ‌ندیده (نسل دارای حافظه تاریخی از جنگ) می‌باشند. نتایج تحلیل نشان داد که چهار نوع طرحواره حافظه نسلی از جنگ در میان افراد مورد تحقیق مشاهده می‌شود. این طرحواره‌ها را می‌توان فراموش‌شدگی، جدانشدگی، هدفمندی و تبعیض نامید. در ادامه به شرح و توضیح این طرحواره‌ها می‌پردازیم:

۱-۵. فراموش‌شدگی

در بین نسل دارای حافظه اتوبیوگرافیک از جنگ، به عبارتی کسانی که خاطراتشان از جنگ ایران و عراق بر مبنای تجربه مستقیم دست اول است، گروهی از افراد هستند که نحوه یادآوری آنها از جنگ متأثر از ساخت معرفتی شناختی مشخصی است که می‌توان آن را فراموش‌شدگی نامید. این طرحواره حافظه در واقع موجب می‌شود که الگوی اصلی یادآوری جنگ توسط فرد، در شرایط امروز جامعه، فراموش شدن جنگ‌رفتگان و رزمندگان باشد. این گروه، در مصاحبه‌هایشان عمدتاً به سه مقوله

اصلی کاشت نظامیان و برداشت سیاستمداران، نقصان در حمایت از حقوق رزمندگان و فراموش شدن رزمندگان اشاره داشتند.

مقوله کاشت نظامیان و برداشت سیاستمداران دلالت بر انتقادی جدی دارد که گروهی از افراد جنگ رفته در مقابل رویه‌ها و سیاست‌های حاکم بر دولت‌های پس از جنگ دارند. به اعتقاد این گروه، سیاستمداران در دوران پس از جنگ مدیریت و اداره جامعه را در دست گرفته‌اند و کسانی را که برای حفظ آرامش و امنیت این جامعه از جوانی، سلامت و جان خود گذشته و هشت سال را در میدان‌های نبرد با دشمن گذرانده‌اند، مطرود و منزوی ساخته‌اند. فردی که در سال ۱۳۶۱ و در سن ۱۶ سالگی از طریق بسیج وارد جنگ شده و اکنون نیز در سپاه پاسداران مشغول به کار است، در مصاحبه‌اش ضمن نقد شدید از سیاست‌های دولت در فاصله‌گیری از نظامیان، مسأله کاشت نظامیان و برداشت سیاستمداران را چنین مطرح می‌سازد:

«من متأسفم که این رو می‌گم، می‌گند که من حقوق خواندم و سرهنگ نیستم. این یعنی چه؟ شما اگر دیروز از پول بیت المال رفتی در انگلیس حقوق خواندی و این رفت در خاکریز کیسه شن می‌زد و سنگر می‌کند و پاتک دشمن را جواب می‌داد و مجروح حمل می‌کرد و دیروز رفت آنجا کاشت و شما رفتید درو کردید. این یعنی چه من حقوق دانم! حقوق کجا خواندی؟ از بیت‌المال خواندی؟ از چی خواندی؟ تو فردای قیامت می‌خوای پیش خدا و انبیاء و حضرت زهرا بگی من حقوق خوندم و حقوقدان بودم؟»

وجود نقصان در حمایت از رزمندگان، مقوله دیگر سازنده طرحواره فراموش‌شدگی است. اینکه دولت‌های پس از جنگ حمایت کافی از رزمندگان جنگ ایران و عراق نکرده‌اند، مضمون مشترک در مصاحبه‌های این گروه از افراد در میان نسل دارای حافظه اتوبیوگرافیک از جنگ است. برخی از آنها علت اصلی نقصان در روند تجلیل از رزمندگان را سیاست‌های چندگانه دولت‌ها در قبال رزمندگان می‌دانند. «به نظر من نقصان در روند تجلیل و ستایش از رزمندگان بر می‌گردد به دولت‌ها؛ دولت‌ها در واقع سیاست‌های چندگانه را در این چند ساله با آدم‌های دفاع مقدس در پیش گرفتند.»

موردی نیز که هم خود در دهه دوم زندگی‌اش در جنگ شرکت داشته و هم اینکه امروزه با کار در بنیاد شهید با رویه‌های حاکم بر سیاست‌های حمایت از رزمندگان در سال‌های پس از جنگ آشنایی دارد، در گفته‌هایش به وجود نقصان در حمایت از حقوق رزمندگان اشاره دارد:

«من ارتباط کاری دارم و می‌روم به آنها سرکشی می‌کنم. می‌بینم از نزدیک واقعاً اینها وضعیت سختی دارند. جانبازان قطع نخاعی‌اند یا شکل‌های مختلف، بالاخره مورد اصابت قرار گرفتند... واقعاً در این زمینه‌ها بیشتر از این باید باشد.»

در این طرحواره دریافت امتیازات توسط رزمندگان، حق آنها به‌عنوان قدردانی از عمل ایثارگرانه‌شان تلقی می‌شود. افراد برخوردار از این طرحواره با مقایسه خدمات ارائه شده به رزمندگان و بازماندگان آنها در ایران با دیگر کشورها، وجود کاستی در احقاق حقوق رزمندگان جنگ ایران و عراق را متذکر می‌شوند. برای نمونه، مردی ۵۰ ساله که مجموعاً ۱۱ ماه را در جبهه‌های غرب و جنوب جنگیده است، در صحبت‌های خود، حقوق رزمندگان، قدردانی از آنها و حفظ ارزش‌های دوران جنگ را در یک راستا ارزیابی می‌کند، ضمن آنکه در این زمینه وضعیت کشورهای دیگر را با ایران مقایسه می‌نماید:

«کسی به خاطر اینها نرفت که به جبهه، به هر حال اگر امتیازی داده بشه به نظرم حقشان است... شما نگاه کنید کشورهای کمونیست روس‌ها که همسایه ما هست بعد از جنگ جهانی دوم برای بچه‌هایی که توی جنگ بودن هنوزم به بازمانده‌هاشون دارن خدمت‌رسانی می‌کنند ما که کشور اسلامی هستیم ایجاب می‌کند که این ارزش‌ها را حفظ کنیم و قدر بدانیم و اونارو واقعاً مد نظر قرار بدیم.»

این گروه از افراد تأکید بر احقاق حقوق رزمندگان در دوران پس از جنگ را عمدتاً در کنار انگیزه‌های غیرمادی رزمندگان در جنگ مطرح می‌سازند. مردی که در سال ۱۳۵۹ و در سن ۱۷ سالگی مجموعاً ۳ ماه را برای مبارزه با گروه‌های جدایی طلب در جبهه غرب بوده است، تنها هدف شرکت در جنگ را خدمت به اسلام می‌داند. او در ادامه با مقایسه برنامه‌های تجلیل از رزمندگان در داخل و خارج کشور، امنیت و رفاه را حق آنها دانسته و امتیاز قائل نشدن برای رزمندگان را به فراموشی ایثار آنها تعبیر می‌کند.

«رزمنده‌های ما، خیلی هم به این جریان‌ات وابسته نیستند چون آن زمان هم که جبهه می‌رفتند به فکر این نبودند که برگردند امتیازی بگیرند. همه به فکر این بودند که بروند و برای اسلام کاری کنند... اما اینکه نظام آمده به اینها یک امتیازهایی داده من فکر می‌کنم حقشان بوده. واقعاً کسی که رفته دست و پاش و چشم‌اش را داده آیا حقش نیست که ما ازش دفاع کنیم. کسی که برای نظام و مملکت ما و ناموس ما رفته و ایثار کرده و جانبازی کرده، شهید شده

نباید خانواده‌اش یک مقدار در امنیت و رفاه نسبی باشند؟ آیا حق است که آنها خدایی نکرده دچار یک سری ذلت‌ها بشوند؟ در کشورهایی که هیچ اعتقادی به اسلام و برادری ندارند ما می‌بینیم بعد از هشتاد نود سال از جنگ جهانی دوم گذشته می‌آیند و در اکثر شهرهاشان تندیس رزمنده‌هایشان را می‌زنند و هر ساله برای آنها مجلس و محافلی می‌گیرند، آیا درست است که ما در کشورمان بعد از بیست سی سال جنگ با آن همه ایثار و فداکاری، این فداکاران جنگ را از یاد ببریم و آنها را فراموش کنیم و برایشان هیچ امتیازاتی قائل نشویم.»

اینکه قدردانی نکردن و عدم حمایت از رزمندگان به معنای فراموش شدن آنهاست، از گزاره‌های مشترک در مصاحبه‌های گروه نسلی دارای طرحواره فراموش‌شدگی است. در واقع این گزاره بازنمایی‌کننده وضعیت کنونی آنها در ارتباط با گذشته است. برای مثال می‌توان به صحبت‌های مردی ۶۲ ساله که بیش از ۸۰ ماه را در جبهه و ۶ ماه را در خطوط عملیاتی سپری کرده است اشاره نمود. او در مصاحبه خود با تأکید بر این نکته که امنیت و ثبات امروز نتیجه هدف‌ها و ارزش‌های رزمندگان دیروز است، ضرورت توجه به آنها و تجلیل از فرهنگ رزمندگان را یادآور می‌شود. به عقیده او رزمنده‌هایی که خود را مطرح نکردند و از امتیازات استفاده نکردند، امروزه فراموش شده‌اند.

«بیاییم هدف‌ها و ارزش‌های رزمندگان را در هشت سال دفاع مقدس و جنگ در عملیات‌هایی که بسیار والا و فراگیر بوده مطرح کنیم، بسیار داشتیم رزمنده‌هایی که سال‌ها در جنگ و عملیات‌ها بودند یا مجروح و جانباز نشدن یا اگر می‌شدند نمی‌خواستند مطرح کنند و از امتیازات دنیای آن استفاده کنند که الان کم شدند یا به فراموشی سپرده شدند، فرهنگ همان رزمندگان است که هیچ گروهی جرأت نمی‌کنند به نوامیس و مال و حیثیت مردم و حتی مرزهای ما نزدیک شوند و نگاه چپ کنند یا ورود پیدا کنند.»

باید گفت که وجود طرحواره فراموش‌شدگی تنها وابسته به حضور مستقیم در جبهه و جنگیدن نیست و شرایط زیست در جامعه درگیر در جنگ و درک حوادث و رخداد‌های جنگ در سنین نوجوانی و جوانی می‌تواند عامل ایجاد و شکل‌گیری طرحواره شناختی مشترکی باشد که افراد متعلق به این گروه نسلی از آن برای معنا بخشیدن به پدیده‌ها و حوادث مرتبط با جنگ استفاده می‌کنند. در همین ارتباط، می‌توان به صحبت‌های زن خانه‌داری که متولد ۱۳۴۸ است و با اینکه در جنگ شرکت نداشته، بخش اعظم نوجوانی و جوانی‌اش در طول دوران جنگ سپری شده

است، توجه نشان داد. بیشترین یادآوری او از جنگ، بمباران‌های هوایی شهرها و مهاجرت‌های خانواده‌ها است. او نیز اذعان دارد که پس از جنگ، رزمنده‌ها چه توسط مردم و چه توسط حکومت فراموش شده‌اند و در نتیجه قدرشناسی از رزمندگان بیش از هر امتیازی برای آنها مهم است:

«ما رزمنده‌ها و جانبازان زیادی داریم بعضی هاشون حتی دوتا پا، دست، چشم ندارن. به هر حال اونا عزیزانی بودن که جان شیرینشون رو، عضو بدنشون رو در این راه دادن. ما هیچوقت نباید این عزیزانمون رو فراموش کنیم همیشه باید به یاد اونا باشیم نه تنها در بعضی هفته‌ها، ما نباید هیچوقت اونا رو فراموش کنیم خیلی از عزیزانمون هستن که سالیان سال، الان چیزی حدود بیست و شش هفت سال شاید کمتر از این جنگ می‌گذره و شاید هیچوقت یادی از اینها نکنیم.»

۲-۵. جداشدگی

جداشدگی، نوع دیگری از طرحواره حافظه جمعی از جنگ در میان نسل دارای حافظه اتوبیوگرافیک از جنگ است. گروه نسلی برخوردار از این طرحواره، معتقد به جداشدگی رزمندگان و مشارکت کنندگان در جنگ از جامعه هستند. به زعم این افراد، رزمندگان امروزه، هم از جانب حکومت و هم از طرف جامعه احساس طرد شدن می‌کنند. آنها علت اصلی این جداشدن را حکومتی و دولتی شدن جنگ می‌دانند. مقولات مشترک معنایی که در صحبت‌های این گروه از افراد به چشم می‌خورد، احساس جداشدگی، تصور غیرواقعی جامعه از امتیازات رزمندگان، و لزوم اصلاح و ساماندهی سیستم امتیازات هستند.

افراد متعلق به این گروه نسلی، بزرگ کردن امکانات و سهمیه‌های رزمندگان توسط حکومت را نوعی دفاع بد از آنها می‌دانند. به عقیده این گروه، نهادهای مسئول خصوصاً با بزرگ کردن سهمیه‌ها و در عین حال عدم ارائه اطلاعات در مورد سهمیه‌ها موجب جدایی رزمندگان از جامعه، هویت‌زدایی آنها، کتمان هویت فرزندان‌شان و ترس خانواده‌هایشان از آشکار شدن هویت‌شان شده‌اند. در این رابطه، صحبت‌های مردی که در سال ۱۳۶۴ و در سن ۱۸ سالگی حدود یک سال را در جبهه غرب داوطلبانه جنگیده است، قابل توجه می‌باشد.

«بین در اون بره‌ای که دانشگاه برای همه جامعه به اصطلاح قله دست نیافتنی بود ما اومدیم سهمیه دانشگاه را خیلی بزرگش کردیم و از همون جا شروع شد. این بچه‌های جانباز و شهید را آمدیم از مردم جدا کردیم... مردم

بچه‌هاشون قبول نمی‌شدن، می‌دیدن این بچه‌ها قبول می‌شن به نوعی احساس تنفر می‌کردن، می‌گفتن اینها آمدند حق بچه‌های ما را خوردند در صورتی که سهمیه پنج درصد، اصلاً سهمیه مازاد بود ولی ما اینها را نگفتیم اینها را بلد نکردیم اون طرف قضیه را فقط بلد کردیم و از همین جا باعث شد هویت این بچه‌ها را گرفتیم چون بچه‌ها وارد دانشگاه می‌شدند اصلاً جرأت نمی‌کردند بگن که ما فرزند شهیدیم می‌ترسیدن.»

طرحواره‌های حافظه زاییده شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی امروز جامعه هستند. گروه نسلی برخوردار از طرحواره جدانشدگی شرایط کنونی جامعه را این‌گونه ترسیم می‌سازد که به‌رغم وضعیت معیشتی نابسامان بیشتر رزمندگان جنگ، غالب افراد جامعه تصویری اغراق‌آمیز از امکانات و امتیازات تعلق گرفته به رزمندگان در سال‌های پس از جنگ دارند. از نظر این گروه عامل اصلی خلق چنین وضعیتی، عملکرد نامناسب دولت و حکومت است. می‌توان از زبان مردی ۴۹ ساله، رزمنده سابق و کارمند کنونی بنیاد شهید، تفسیر این گروه نسلی را از شرایط کنونی جامعه به روشنی مشاهده کرد.

«ما بد دفاع کردیم از اونهایی که رفتند جنگ و در باب تجلیل از اینها... و این بد دفاع کردنمان باعث شد اونهایی که یک روز از هستی و نیستی خودشون گذشتند و رفته بودند برای اینکه بتونند به هر حال امنیت را فراهم کنند و برگشتن مجروح و جانباز و یک دست و دو چشم از دست داده... الان اینها را ما به روزی انداختیم که برای یک وام شاید درگیر بشه و خودزنی کنه... ما اصلاً نمی‌بایست می‌رفتیم تو اینکه بیایم اگر این امکانات مادی را می‌دیم اینقدر نباید برجسته‌اش می‌کردیم و حتی تو ذهنیت اینها هم تأثیرگذار بود. اولاً اینکه اینها را از جامعه جداشون کردیم یعنی مردم احساس می‌کنند که هر چه هست و نیست مال اینهاست در صورتیکه به واقع چنین نیست و در ثانی هویتشان را ازشون گرفتیم یعنی اینها یکسری افرادی هستند که هویت واقعی و جایگاه خودشون را بین مردم از دست دادند.»

مکالمات طعنه‌آمیز و کنایه‌دار مردم با رزمندگان در ارتباط با امتیازات و سهمیه‌های متعلق به آنها می‌تواند از عوامل تشدیدکننده احساس جدانشدگی آنان از جامعه باشد. در این رابطه مردی که در سال ۱۳۶۶ و در سن ۱۹ سالگی برای خدمت سربازی به جنگ اعزام شده و تا پایان جنگ را در اسارت بوده است، ضمن یادآوری خاطرات آن دوران سخت و دشوار زندگی‌اش، اظهار می‌دارد که:

«هیچ چی در رابطه با هیچ چی، هیچ چیزی جای اسارت را نمی‌گیرد. اسارت خیلی سخت است. بی‌نهایت سخت. بعضی‌ها می‌گویند خوب رفتید و آمدید، به شما کار دادند راحت شدید یا از دولت حقوق می‌گیرید. مگر چی کار کردید. یک روز را این افراد نمی‌توانند دوام بیاورند. کسی که این حرف را می‌زنه واقعاً یک روز نمی‌تواند دوام بیاورد»

در این طرحواره، احساس جداسدگی، تصور غیرواقعی جامعه از امتیازات رزمندگان، و عملکرد و مدیریت غلط نهادهای رسیدگی‌کننده به وضعیت رزمندگان همگی در یک راستا قرار می‌گیرند و عناصری مشخص از یک روایت بزرگتر را شکل می‌دهند. برای نمونه، مردی ۴۸ ساله که کمتر از یک سال به صورت داوطلب در جنگ حضور داشته، معتقد است که بزرگ کردن حمایت‌ها و امتیازات رزمندگان توسط نهادها و مسئولین موجب قدرناشناسی مردم در مقابل جنگ‌رفتگان شده است:

«من احساس می‌کنم اگر گفته‌ها و صحبت‌هایی خلاف این (قدردانی) می‌شه به دلیل برخورد نابه‌جای برخی از مسئولین باید باشه. می‌گم، مواردی که وجود داشت رو گنده‌اش کردن تو بوق و کرنا کردن و طرف فکر کرد اینی که جانبازه، اینی که رزمنده اگر صاف صاف راه بره و به چیزی دست نزنه همه چیش تأمین.»

افراد متعلق به این گروه نسلی باور دارند که امتیازات داده شده به جنگ‌رفتگان در سال‌های پس از جنگ، پر سر و صدا، با منت و ناچیز بوده است که نشان‌دهنده حفظ نشدن حرمت رزمندگان توسط نهادهای مسئول و ناکارآمدی آنهاست. از نظر آنها چنین شرایطی است که تحمل فضای امروز جامعه را برای جنگ‌رفتگان دشوار ساخته است. مردی متولد ۱۳۴۷ که در جنگ دچار مجروحیت‌های متعددی شده و به همین دلیل نیز اطلاعات زیادی در مورد قوانین مرتبط با ایثارگران و جانبازان دارد، منتقد جدی عملکرد نهادهای مسئول و سیاست‌های دنبال شده توسط آنهاست.

«اگر تجلی می‌شد، اگر حرمت اینها حفظ می‌شد، دیگه جانباز کارتن خواب نداشتیم که. جانبازی که تو جنگ اومدش شیمیایی شده... من دیدم فردی که با جراحت جنگی از دنیا رفت ولی نتونستن خانوادش یک ریال هزینه درمان رو از طریق بنیاد پیش ببرن، دلش هم این بود که می‌گفتند در اون مقطع این فرد گفته بود که من رفتم جبهه برای رضای خدا، نه نیومدم که اینجا مثلاً تشکیل پرونده بدم و برای من درصد جانبازی تعیین بکنن. آخرشم با همون جراحت جانبازی به شهادت رسید... ببینید برای احیای این یک متولی گذاشتند. اول گفتن بنیاد شهید و بنیاد جانبازان، دو دستگاه مجزا گذاشتند،

هر کدام هم که تقسیم کار شد اتفاقی نیافتاد. حتی قوانینی که ده سال پیش تصویب شده هنوز اجرا نشده... بین متولیان امر می‌گم که نسبت به این کوتاهی می‌کنن... مقصر اصلی نهاده، اینه که متولی امره. وظیفشه. قانون‌گذار اومده یک هزینه‌ای رو بر دوش مملکت گذاشته که بنیاد شهید و امور ایثارگران به اون عریض و طویلی... خب این اومده پانزده بیست سال کار کرده. این همه نیرو داشته. این می‌بایست این کارو می‌کرد، یا اون که داشت قانون را می‌نوشت.»

لزوم اصلاح و ساماندهی سیاست‌های حمایتی رزمندگان از مقولات مهم شکل‌دهنده ساخت ذهنی مشترک این گروه نسلی است. آنها در بخش‌های مختلف مصاحبه‌شان به سیستم امتیازدهی و درصدبندی جانبازان و ایثارگران اعتراض داشته‌اند. به عقیده آنها اجرا و تداوم این سیاست از سویی موجب نقص در روند تجلیل از رزمنده‌ها و حفظ نشدن حرمت آنها می‌شود و از سوی دیگر فساد و سوء مدیریت نهادهای مسئول را به دنبال دارد. در تفسیر این گروه از وضعیت موجود، روند کنونی باعث شده آرمان‌های جنگ زیر چرخ‌دنده‌های بوروکراسی ادارات و نهادهای مسئول فراموش شوند. مردی که در سال ۱۳۶۲ و در ۲۱ سالگی از طریق ارتش وارد جنگ شده، و هم‌اکنون بازنشسته و مغازه‌دار است، با ذکر سوءاستفاده بسیاری از افراد غیرجانباز از درصد و کارت جانبازی، لزوم اصلاح و ساماندهی سیستم امتیازات را متذکر می‌شود:

«خیلی‌ها هستن که کارت جانبازی دارن و فقط از این وضعیت سوء استفاده می‌کنن. ما باید به کسانی که جانباز واقعی هستن بها بدیم و ازشون حمایت کنیم. اونهایی که قطع نخاع هستن و مجروح واقعی هستن ولی افرادی هم هستن که اصلاً جانباز نیستن و خودشون رو جانباز نشون میدن که از امتیازاتش استفاده کنن.»

افراد برخوردار از طرحواره جدانشدگی معتقدند که مدیریت غلط، غیرشفاف و غیرپاسخگوی نهادهای رسیدگی‌کننده به رزمندگان، فضا را برای سوءاستفاده سوداگران مهیا کرده است. همچنین از نظر آنها در سال‌های پس از جنگ، این بخش‌نامه‌های اداری بوده‌اند که باعث حریص شدن رزمنده‌ها شده و در مادی شدن انگیزه‌های آنها مؤثر بوده‌اند. به عقیده این گروه نسلی، بوروکراتیزه شدن فداکاری‌ها و ایثار رزمندگان، در فراموشی ارزش‌ها و آرمان‌های دوران جنگ تأثیر داشته است. در همین ارتباط می‌توان به گفته‌های مردی ۴۹ ساله اشاره نمود که نخستین حضورش در جبهه

در ۱۵ سالگی و آخرین حضورش چهار سال بعد همراه با شرکت در عملیات‌های کربلای چهار و پنج بوده است.

«خداییش که آن زمان اصلاً فکر اینو بکنند که آقا اگر شما بخواهید بروید جنگ بعداً چند سال بعد، یک جایزه‌ای هست یک تشویقی هست... نه اصلاً چنین چیزهایی نبود، یعنی اون زمان، وقتی که حرکت می‌کردند فقط عشق به رضا بود، دفاع از ناموس، دفاع از وطن، دفاع از آب و خاک دیگه فکری به نظر من که باشه که بعدها از شما تجلیل می‌شود نه اوناها بعداً به نظر من، منو و امثال من را بعداً حریص‌تر کرد، هی مثلاً بخشنامه‌هایی نمی‌دونم که میاد بله اونهایی که جبهه رفتن بله این امتیاز رو میدن، اون امتیاز رو میدن، این جز حریص کردن رزمنده‌ها چیزی عاید اینها نمی‌کرد.»

۳-۵. هدفمندی

در میان نسل دارای حافظه تاریخی از جنگ، به عبارتی نسلی که تجربه مستقیمی از جنگ ایران و عراق ندارد و یادآوری جنگ در افراد متعلق به آن تنها از طریق ثبت تاریخی ممکن شده است، گروهی از افراد دارای طرحواره حافظه هدفمندی هستند. این طرحواره اشاره به الگوهای معنایی و هویتی‌ای دارد که شکل خاصی از یادآوری جنگ ایران و عراق و ارتباط با آن را در میان نسل جنگ‌ندیده ممکن می‌سازد. در واقع، میراث جنگ برای گروه نسلی برخوردار از این طرحواره حافظه، هدفمندی در زندگی کنونی است. ساخت ذهنی هدفمندی بیش از هر چیز ناشی از این تصور مشترک است که جنگ هیچگاه پایان‌پذیرفته و همچنان در شکل نبرد با استکبار جهانی تداوم دارد. برای افراد متعلق به این گروه نسلی، رزمندگی الگویی از زندگی است و رزمنده والاترین نقش محسوب می‌شود. این افراد همچنین با امتیازات و حمایت‌های صورت گرفته از جنگ‌رفتگان و بازتوزیع آنها موافق هستند.

در تشریح مفهوم رزمندگی به‌مثابه الگوی زندگی، می‌توان به صحبت‌های مرد مغازه‌دار ۳۹ ساله‌ای اشاره داشت، که همیشه آماده رفتن به جنگ برای دو الگوی زندگی‌اش، یعنی خاک و تشیع است. به اعتقاد او، ارزش‌های جنگ یعنی جان‌فشانی برای خاک و مذهب، همانطور که در جنگ باعث تحول افراد شده، امروزه نیز کاربرد دارد.

«این (فضای مقدس جنگ) واقعیت داشته، خیلی‌ها از کسانی که وارد جنگ شدند تحول پیدا کردند. حتی خیلی‌هایشان که مثلاً متحول نشدند آنجا به دلیل مسائل خاصی وارد عرصه جنگ شدند آنجا رفتند متحول شدند.»

آن رشادت‌ها را دیدند، آن خاکی بودن فرمانده‌های جنگی را دیدند، بعد مظلومیت خیلی‌ها را دیدند چی بگم؛ یک ژسه در مقابل ده تا تانک. این حالت‌ها در جنگ وجود داشته و روایت‌های مؤثق در این زمینه وجود دارد به دلیل همین آنها تغییر کردند. من به شخصه اگر در این زمان جنگی بشود با اینکه وابستگی شاید، سنخیتی با این نظام نداشته باشم برای خاک و مذهب خودم می‌روم. برای تشیع و خاک. برای این دو قسمت که الگوی من تو زندگیست برای این دو حاضریم جانم را بدهم.»

معانی بازسازی شده از جنگ در طرحواره هدفمندی را می‌توان متأثر از ارزش‌ها و باورهای اسطوره‌ای، مذهبی و ایدئولوژیک دانست که مأخذ و منبع اصلی‌شان آموزه‌های شیعی برآمده از پارادایم عاشورا است. این معانی، عمدتاً در هیئت الگوهای ایده‌آلی برآمده از جنگ همچون رزمندگی تجسم و تجسد می‌یابند و آموزه‌هایی نظیر قهرمان‌پروری، تقدس‌بخشی و تشرف‌طلبی را بازتولید می‌کنند (رجوع شود به: جمشیدی، ۱۳۹۴: ۳۸-۳۷). تفسیر نقش رزمنده به‌عنوان الگوی انسان والا مرتبه در گفته‌های دانشجوی زن ۲۴ ساله در زیر قابل مشاهده است.

«مقدس بود چون رزمندگان ما با دل و جوشون رفتن جنگیدن و با الگوگیری از فرهنگ عاشورا و قیام امام حسین مجدداً موجب حفظ فرهنگ دینمون شدن. اکثر رزمنده‌ها و شهدا انسان‌های والا مرتبه‌ای بودند که خالصانه جنگیدند و امروز باید از آنها قدردانی بشه و اونهارو به فراموشی نسپاریم.»

همانطور که گفته شد، افراد متعلق به این گروه نسلی کشور را همچنان درگیر در جنگ مشاهده می‌کنند. از نظر آنها لازمه چنین تفسیری وجود دید گسترنگر و از بالا به جنگ و فزاتر رفتن از جنگ ایران و عراق و توجه بیشتر به جنگ در جریان امروز است. در این ارتباط می‌توان به صحبت‌های مرد ۳۵ ساله‌ای که کارشناس اداره‌ای دولتی است، اشاره نمود.

«خودمون رو محدود به یه سری مفاهیم خاص نکنیم. از یک زاویه بالا بیایم و نگاه بکنیم. تو کوچه نایستی و در مورد کوچه نظر بدی... تو کوچه‌های جنگ بمونی، جنگ رو از پایین نگاه می‌کنی. توی ارتفاع بیای و به شهر نگاه بکنی با یه دید بلندتر... جنگ در کنار بدی‌هاش ممکنه خوبی‌هایی داشته باشه. جنگ در کنار بدی‌هاش همبستگی اجتماعی و اتحاد رو زیاد می‌کنه. دقیقاً همون اتفاقی که اون هشت سال افتاد. بدی‌هایی هم البته داره کشور رو عقب میندازه، تا اون جایی که می‌تونیم باید از جنگ جلوگیری کنیم اما نه به قیمت

به حراج گذاشتن شرف و آزادگی‌مون. له نکنیم خیلی از چیزها رو به خاطر پیشگیری از جنگ. مردانگی خودمون رو نفروشیم. تاریخ کهن خودمون رو به خاطر کدخدای جهان نفروشیم. کدخدای جهان آگه قدرت داشت خیلی وقت قبل از این مارو خلع ید می‌کرد. قدرت در دست‌های کدخدای جهان نیست، قدرت در دست خدای جهان هست. مفاهیم رو درک کنیم. بینش عمیق داشته باشیم.»

همانطور که در عبارات فوق قابل مشاهده است، در این طرحواره صلح و پیشگیری از جنگ می‌تواند به معنای زیرپا گذاشتن ارزش‌هایی چون شرف و آزادگی و نیز خیانت به آرمان‌های انقلاب و جنگ باشد. افراد دارای این الگوی معنایی و هویتی اعتقاد دارند که هزینه و قیمت صلح، فراموشی و طرد ارزش‌ها و باورهای انقلابی است. بنابراین، صلح معامله‌ای است که باید از آن اجتناب نمود. زن دانشجوی ۲۱ ساله به هنگام صحبت از وضعیت کنونی ارزش‌های جنگ چنین تفسیری را ارائه می‌دهد.

«احساس می‌کنم الان در عرصه دیپلماسی خیلی بهاء داده نشده به ارزش‌های شهدا مثلاً همین فداکاری هسته‌ای را بخواهیم در نظر بگیریم مطمئناً شهدای عصر جدید را در نظر بگیریم، مطمئنم یه سری ارزش‌های دیگه داشتند نه اون چیزی که مذاکره‌کننده ما دم از اونها می‌زند. من احساس می‌کنم یه جاهایی شاید خجالت می‌کشند بعضی از ارزش‌ها را بیان کنند. ما واقعا ارزش‌های خیلی بزرگی داریم نباید از این ارزش‌ها خجالت بکشیم در عرصه دیپلماسی و هر جای دیگه از این ارزش‌ها دم بزنییم تا بتوانیم به اونجایی که باید برسیم. همان‌طور که امام اول انقلاب آمدند که گفتند نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی و تنها به این ارزش‌های مستقل خودشان تکیه کردند توانستند به آنچه که می‌خواهند برسند پس بعد از آن هم می‌شود اینها را ادامه داد.»

مفهوم دیگری که طرحواره هدفمندی را شکل می‌دهد، موافقت با امتیازات و سهمیه‌های رزمندگان (چه دیروز و چه امروز) و بازتوزیع آنها است. مرد ۳۸ ساله کارمندی معتقد است که ما هرچه به جانبازان امتیاز بدهیم کم است، چون اینها مهم‌ترین ثروت وجودی خود یعنی جانشان را در راه انقلاب دادند. مرد ۳۹ ساله دارای شغل آزاد نیز بر صحت حمایت‌های مالی از رزمندگان بر اساس اصل غنیمت در اسلام تأکید می‌کند:

«اگر برگشت کنیم به صدر اسلام درمورد جنگ‌هایی که صورت گرفت می‌بینیم کسانی که در جنگ حضور داشتند آن زمان غنیمت می‌گرفتند. حالا

سلاح بود شتر بود اسب بود، هر چیز که وجود داشت، زن بود؛ بعد عصر پیشرفته شد و چیزی به عنوان غنیمت در این سبک وجود نداشته. کسانی که آمدند مثلاً آقای ایکس جانباز شده. این برای خودش هر نوع، برای کسانی که شهید شدند برای زن و بچه اش، هر نوع جنبه مالی دولت در نظر گرفت به نظر من حق آن خانواده هست. درسته نباید پول خون را گرفت ولی آن چیزی که آنها دادند لیاقتش را دارند که کسانی که نرفتند و از خاکشان دفاع نکردند در مقابل کسانی که رفتند، لااقل باقی مانده‌هایشان در یک رفاهی باشند، این را حقشان می‌دانم.»

غالب افراد دارای طرحواره هدمندی از این جهت موافق سهمیه‌های تحصیلی و شغلی در نظر گرفته شده برای رزمندگان در سالهای پس از جنگ هستند، که از نظر آنها رزمندگان حق بزرگی بر گردن ملت و کشور دارند. آنها وجود این سهمیه‌ها را گامی در جهت ادای دین به رزمندگان می‌دانند. برای نمونه، زن دانشجوی متولد ۱۳۶۹ نیز که پدری جانباز دارد و تصورش از جنگ تا حد زیادی تحت تأثیر موقعیت پدرش هست، به همین علت با تعلق امتیازات به جنگ‌رفتگان موافق است.

«به نظرم حق جانبازان هست که امتیازی بهشون داده بشه، چون اکثر اونها اون زمان خونه و زندگیشون رو ول کردند و امروزه حقشونه از امتیازات بهره ببرند.»

چنین تفسیری از امتیازات رزمندگان را می‌توان در گفته‌های زن کارمند متولد ۱۳۶۰ نیز مشاهده نمود:

«به نظرم اونها زحمات زیادی کشیدن و این حاصل زحمات این شهداء و رزمنده‌ها هستش، چون از کشور، از وطن، از ناموسشون دفاع کردن و این جسارت رو داشتن و جنگیدن و ما امروزمونو به اونها مدیونیم.»

برخی افراد در این گروه نسلی افزون بر موافقت با امتیازات رزمندگان جنگ ایران و عراق، خواستار بازتوزیع چنین امتیازاتی برای رزمندگان کنونی هستند. در نظر آنها، از آنجا که جنگ در همه دورانها وجود دارد و در عین تغییر شکل، هیچگاه حذف نمی‌شود، بازتوزیع امتیازات رزمندگان توجیه می‌شود. در این رابطه زن دانشجوی کارشناسی متولد ۱۳۷۳ می‌گوید:

«خب امتیاز که باید بدهند واقعاً زحمت کشیدند از ناموسمان مرزمان دفاع کردند، اما امتیاز خیلی زیادی می‌دهند. مثلاً اون‌ها که جزو رزمندگان و جانبازها نیست اون باید چیکار کند توی این دوره. اون که دیگه نمی‌شه دوباره

یک جنگ راه بیندازند و آنها بروند مثلاً جانباز یا مفقود الاثر بشوند که یک امتیاز بگیرند واسه خودشان. به نظرم باید یک امتیاز پنجاه پنجاه باشد یا شصت چهل باشد. شصت چهل به نظرم بهترست چون آنها زحمت کشیدند و عذاب کشیدند اما آنهایی که عذاب نکشیدند بالاخره امتیازاتی داشته باشند که پیشرفتی بکنند توی زندگی‌شان کاری انجام بدهند واسه خودشان.»

۴-۵. تبعیض

تبعیض، طرحواره حافظه دیگری از جنگ در میان نسل جنگ‌ندیده یا دارای حافظه تاریخی از جنگ است. این طرحواره دلالت بر الگوهای معنایی دارد که موجب می‌شود افراد متعلق به این گروه نسلی نسبت معنایی و هویتی خود را در ارتباط با جنگ و پدیده‌های مرتبط با آن در قالب تبعیض و فردی مورد تبعیض قرار گرفته تفسیر و درک کنند. احساس تبعیض این گروه نسلی عموماً در ارتباط با امتیازات و سهمیه‌های رزمندگان و خانواده‌هایشان است. آنها همچنین مخالف وضع موجودند و معتقد به جدا شدن فضای باور از حیطه عمل در زندگی کنونی هستند. در گفته‌های مرد کارگر ۲۶ ساله، می‌توان احساس تبعیض زیاد او را به سهمیه‌های خانواده‌های رزمندگان متوجه شد.

«برادرم رفت و درس خواند و مدرک تحصیلیش را هم گرفت، اما در هنگام مصاحبه گفتند سن شما زیاد است. قبل از گرفتن امتحان باید می‌پرسیدند... اما بعدها خبر رسید خیلی از کسانی که پارتی داشتند، بر فرض فرزند جانباز و شهید بودند، گزینش شدند و رفتند واسه معلمی یا خود دانشگاه، در خود دانشگاه نیز خیلی پیش آمده که یک رتبه‌های تخیلی فقط به خاطر فرزند شهید بودن می‌توانند وارد دانشگاه شوند ولی من که بچه پولدار نیستم خوب بخوادم بخوانم باید دهنم سرویس بشه بخوانم تازه اونکه نخوانده می‌تونه از رتبه من هم بیشتر بشه.»

چنین احساسی در صحبت‌های مرد متولد ۱۳۷۰ و دارای شغل آزاد به نحو دیگری نمود دارد:

«آن شخص رفت به جنگ، پدر من هم کشاورز بوده یا بقال یا نجار، من باید کار می‌کردم تا به آنها بدهند دیگر، پس از حق من زده شده. دلیلی نمی‌شود که چون از جنگ برگشته؛ من بخوادم نان خود را در دهان او بگذارم و او بخورد.»

بسیاری از اعضای این گروه نسلی علت مخالفت با سهمیه‌ها و امتیازات

جنگ‌رفتگان را در نبود شایسته‌سالاری عنوان می‌کنند. از نظر آنها نبود فرصت‌های برابر برای پیشرفت تحصیلی و شغلی افزون بر نابودی شایسته‌سالاری در جامعه، باعث ایجاد احساس تبعیض در افراد فاقد فرصت و سهمیه می‌شود. زن دانشجوی متولد ۱۳۷۲ مخالفت خود با سهمیه‌ها را چنین تشریح می‌کند:

«از همه مهمتر با این چیزی که برای کنکور شون گذاشتن کاملاً مخالفم، چون این باعث می‌شه یک عده، نمی‌گم همشون، ولی عده کثیری شون واقعاً هیچ علمی ندارند، حداقل اون کسانی که من باهاشون برخورد داشتم. این جامعه می‌خواهد یک پزشک ماهر، یک مهندس ماهر داشته باشه، جامعه قراره فردا به ماها سپرده بشه ولی امثال دوستای من که رفتن با سهمیه دانشگاه... همین دکتر و مهندس‌های آینده‌اند، آیا جامعه را واقعاً می‌شه به دست اینها سپرد؟»

با چنین توجیهی برخی از افراد دارای طرحواره تبعیض علی‌رغم مخالفت با سهمیه‌ها، با کمک‌های مالی به رزمندگان موافق‌اند. در واقع آنها با امتیازاتی مخالف‌اند که به زعم خود در تقابل با شایسته‌سالاری است و پیامد آن وارد شدن آسیب به ساختارهای جامعه است. در همین ارتباط صحبت‌های زن دانشجوی ۲۴ ساله در زیر قابل توجه است:

«الان امتیازاتی که می‌دن راجع به تحصیلات یا شغل به فرزندان شهید یا جانباز، فکر می‌کنم از نظر شغلی و تحصیلات درست نیست. اینو باید به طور گسترده یعنی اگه کل جامعه رو در نظر بگیریم، کسی که مسئولیتی رو قبول می‌کنه باید بر اساس شایسته‌سالاری باشه یعنی ببینیم اون طرف چقدر توانایی برای انجام اون کار داره. یا اون کسی که میاد کنکور می‌ده اون توانایی رو واقعاً داشته باشه که مثلاً رتبه سی آورده با تلاش خودش آورده باشه، این فرد قطعاً شایسته‌تر از کسی است که سه هزار آورده به خاطر امتیازاتی که پدرش داشته یک صفر از آن کم کردند با رتبه سیصد جای کسی دیگر نشسته است. اگر این پروسه را در طولانی مدت در نظر بگیریم در واقع به ساختارهای جامعه مان آسیب می‌رسانیم.»

بیشتر افراد دارای طرحواره تبعیض، ریشه‌های مخالفت خود را با سهمیه‌های رزمندگان در احساس بی‌عدالتی اقتصادی موجود در جامعه امروز می‌دانند. در این ارتباط، مرد متولد ۱۳۷۰ و دانشجوی کارشناسی می‌گوید:

«الان جامعه ما طوری هست که امتیازات رو فقط داره به یه سری قشر خاص میده یا کلاً به یه سری قشر خاص تو سطح جامعه داره توجه میشه شاید

مردم یا حتی خود من به این قضیه دید خوبی نداشته باشم یعنی آگه دولت یه طوری بخواد تنظیم کنه بودجه‌هاشو که بخواد به همه مردم که یه حقی دارن یا همه اونایی که دارن تو یه شغلی کار می‌کنن به اندازه کافی بخواد حقوق بده، خب معمولاً نگاه بدی ندارن به این قضیه، چون که یک‌سری بی‌عدالتی اقتصادی وجود داره تو کشور، خود من یا نسل جوون دلیل این کار رو نمی‌فهمن می‌گن خب یه شخصی رفته جنگ کرده به خاطر اعتقادش رفته دلیلی نداره که خانوادشون که اون اعتقاد رو نداشته باشن بخوان الان از اون مزایا استفاده کنن.»

به عقیده افراد دارای طرحواره تبعیض، شکل کنونی سهمیه‌ها برانگیزاننده خشم عمومی است، چراکه حقوق دیگران در این توزیع ناعادلانه امتیازات پامال می‌شود. مرد دانشجوی متولد ۱۳۷۳ این خشم را چنین تشریح می‌کند:

«نمی‌گم که نباید هیچ امتیازی باشه ولی این امتیازات گاهاً خشم بعضی را به وجود می‌آورد، مثلاً همین سهمیه دانشگاه. کسی که از یک خانواده جنگ رفته با کسی که خودش خیلی تلاش واقعی کرده فرق زیادی است به نظر من بی‌عدالتی است. در مجموع اینها خانواده‌هایی آسیب دیده هستند باید به اینها توجه شود اما نه توجهی که در آن بی‌عدالتی باشد.»

مقوله دیگری که سازنده طرحواره تبعیض است، مخالفت با وضعیت موجود و حاکم بر کشور است. در این طرحواره وضعیت موجود مولود گذشته دانسته می‌شود و نارضایتی از وضعیت اقتصادی حاکم بر جامعه از جمله بیکاری، نابرابری و اختلاف طبقاتی کنونی به اتفاقات و رویدادهای گذشته از جمله جنگ نسبت داده می‌شود. به همین علت نیز بیشتر ناکامی‌ها و شکست‌های فردی در زندگی در پرتو فرصت نابرابر به افراد دارای سهمیه خصوصاً خانواده‌های شهید و جانباز توجیه و تفسیر می‌شود که زمینه را برای احساس تبعیض ایجاد می‌کند. گفته‌های زن ۱۹ ساله‌ای که در ادامه آمده است را می‌توان در این راستا تبیین کرد. او در مصاحبه خود ضمن تشریح عدم پذیرش وضعیت فعلی کشور توسط مردم، پیش‌بینی می‌کند که در صورت وقوع جنگ احتمالی، مردم به جای جنگیدن از کشور فرار کنند، چراکه از شرایط موجود نارضاضی هستند.

«اون موقع یه سری آدم اومده بودند انقلاب کرده بودند و با همه وجودشون اعتقاد داشتند که قراره کشور اونجوری بشه که اونا می‌خوان. واقعاً امیدوار بودند به کشوری که قراره داشته باشند. چیزی که خودشون ساخته بودند،

تصمیمی که خودشون گرفته بودند و بعدش که جنگ می‌شه نمی‌خواستن که اونو از دست بدن. یعنی شاید اگر زمان شاه جنگ می‌شد هیچ موقع اینقدر آدم بلند نمی‌شدند برن بجنگند، چون اگه اینقدر آدم ناراضی بودند که اومدند انقلاب کردند، حالا درسته که قضیه دولت با کشور فرق داره ولی به نظرم اگر الان جنگ بشه هم این همه آدم بلند نمیشن برن جنگ. چون که خودشون قبول ندارند اون چیزی رو که هست، آدمایی که این همه دارن مهاجرت می‌کنند، این همه دارن میرن، بیشتر از اینکه آدمای بخوان برن جنگ از اون موقعیت خرتوخری که ایجاد میشه استفاده می‌کنند واسه اینکه فرار کنند.»

برخی افراد در این گروه نسلی اعتقاد دارند که نسل جدید به دلیل شرایط نامطلوب کنونی کشور، در کل نسبت به گذشته از جمله دوران جنگ بی‌علاقه‌اند. مرد دانشجوی ۲۵ ساله این احساس را چنین شرح می‌دهد:

«نسل بعد از جنگ که ما جوونا هستیم شاید واسه اینکه خیلی راجع به جنگ اطلاعات نداریم و به خاطر شرایط کنونی جامعه شاید یه جوریه که تعداد خیلی زیادی از جوونا نه تنها علاقه‌ای ندارن حتی بدشون بیاد از گذشته کشورشون به خاطر شرایط اقتصادی فرهنگی اجتماعی بدی که تو جامعه هست کلاً گذشته رو قبول ندارن و زیر سؤال بردنش دیگه.»

جداشدن فضای باور از حیطه عمل، مقوله معنایی دیگر شکل‌دهنده طرحواره تبعیض است. این مقوله به تناقض‌های فکری و عملی نسل جدید در مواجهه با میراث ایدئولوژیک - سیاسی جنگ اشاره دارد. از جمله این تناقض‌ها، کمک‌های امروز حکومت به عراق است، کشوری که با ایران سالها در جنگ بوده است. در صحبت‌های زن دانشجوی متولد ۱۳۷۶ این تناقض را می‌توان یافت.

«نسل جدید بیان می‌کنن که ما هشت سال با عراق جنگیدیم و این همه خسارت به بار اومد و این همه شهید و اسیر و جانباز داشتیم حالا چطور شده که بعد از چند سال برای خود همین عراقی‌ها جاده‌هاشون رو آسفالت می‌کنیم، و بهشون برای جنگیدن با دشمنانشون امکانات می‌دیم؟ اگر جنگ بود این چیه؟»

در مصاحبه دیگری، زن دانشجوی ۱۹ ساله به شیوه متفاوتی تناقض‌های فکری و عملی نسل خود را در مواجهه با میراث انقلاب و جنگ توضیح می‌دهد: «وقتی سعی می‌کنی که یه ارزشی را به کسی تزریق کنی، کاملاً عادیه که اون آدم پشش می‌زنه تا حدی و این چیزیه که الان وجود داره و اکثر آدمای مخصوصاً از

نسل‌های من اینجوری فکر می‌کنند که اصلاً چرا اومدند انقلاب کردند؟ مگه چش بود کشور؟ اون موقع همه چیزش بهتر بود. چرا این کار رو کردند؟ حماقت کردند این کار رو کردند. به خاطر همین به نظرم کاملاً براشون بی‌ارزشه، حداقل اون ارزشها واسشون بی‌ارزشه. یعنی می‌گن اصلاً چرا این کار رو کردند.»

برخی افراد در این گروه نسلی، جدا شدن فضای باور از حیطه عمل را به صورت ناراحتی احتمالی شهیدان از خیلی از موارد سهمیه‌ای در صورت زنده بودنشان مطرح می‌سازند. برای مثال، زن ۳۱ ساله خانه‌داری می‌گوید:

«اون جوانایی که رفتن جنگ کردن برای مادیات نرفتن که ما بخوایم با مادیات جواب اونها رو بدیم، یا با سهمیه بخوایم پاسخشون را بدهیم. شاید اگه خیلی از اونها الان بودن از خیلی موارد ناراحت می‌شدن که داره اتفاق می‌افته.»

ترجیح در نجنبیدن ولو برای آرمان‌ها، نشان‌دهنده سطح بالایی از تناقض‌های فکری و عملی نسل جدید در مواجهه با میراث ایدئولوژیک-سیاسی جنگ است و دلالت بر مقوله معنایی جدایی فضای باور از حیطه عمل در میان این گروه نسلی دارد. برای نمونه می‌توان به گفته‌های مرد ۲۵ ساله دانشجو در زیر اشاره نمود:

«من کلاً دوست ندارم جنگ اتفاق بیفته، توی شرایط فعلی یه سری کشورها هستند که مشکل جدی دارند با کشور ما، ولی من واقعاً از ته دلم می‌خوام که این اتفاق نیفته، چون که می‌دونم اون خسارتی که وارد می‌کنه خود همین ما مردم معمولی هستیم که باید اونو تحمل کنیم و همین زندگی عادیمون ممکنه از هم بپاشه. به خاطر همین دوست ندارم که اصلاً جنگ اتفاق بیفته، حتی واسه دفاع کردن از آرمان‌های یک کشور هم باشه.»

۶. بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که پیش‌تر نیز تأکید شد، جامعه‌شناسان شناختی از طریق تحقیقات خود بر روی شناخت حافظه نشان داده‌اند که طرحواره و ساخت اجتماعی به حافظه‌های فردی شکل می‌دهد. بدین ترتیب که افراد با دسترسی به طرحواره‌های حافظه جمعی که به طور ساختاری ایجاد شده و به لحاظ فرهنگی در دسترس هستند، به یاد می‌آورند. بنا به گفته دآندرادا^۱ (۱۹۹۵: ۱۸۴)، «یک رویداد که می‌تواند توسط یک طرحواره به خوبی شکل گرفته کدگذاری شود، بهتر از حادثه‌ای که برای آن هیچ طرحواره‌ای وجود ندارد در یاد خواهد ماند». در واقع، «اطلاعات به هم مرتبط از

1. D'Andrade

طریق طرحواره نخستین و ساده‌ترین راه برای بازیابی هستند. در حالی که اطلاعات به هم مرتبط غیرشما تیک ممکن است پیدا نشوند» (کرولو، ۲۰۰۲: ۲۰۴). بنابراین، می‌توان گفت افراد رویدادهایی را به یاد می‌آورند که از لحاظ فرهنگی بیشتر در دسترس هستند، همچنان که اهمیت و برجستگی طرحواره تعیین‌کننده در دسترس بودن معرفت است. به بیان دیگر، ساخت اجتماعی اجازه می‌دهد که «فرد یادآورنده شرح و توصیف آنچه که باید یادآوری شود را بسازد و تعامل این توصیف‌هاست که بر حافظه تأثیر می‌گذارد» (دآندراده، ۱۹۹۵: ۱۸۹). به این اعتبار، می‌توان از ساخت‌های معرفتی‌ای نام برد که به شکل طرحواره‌های حافظه نسلی از جنگ، از طریق تعامل اجتماعی افراد مرتبط باهم به لحاظ فرهنگی، در میان ایزه‌های فرهنگی و در سطح فرافردی از زندگی اجتماعی تولید می‌شوند.

در این تحقیق، از طریق مصاحبه نیمه ساخت‌یافته با ۳۸ نفر از اعضای متعلق به دو نسل دارای حافظه اتوبیوگرافیگ (نسل جنگ‌دیده) و حافظه تاریخی (نسل جنگ‌ندیده) از جنگ، تلاش شد تا ضمن استنباط و استخراج طرحواره‌های حافظه نسلی از جنگ ایران و عراق، سنخ‌شناسی تحلیلی‌ای از آنها ارائه شود. همان‌طور که نتایج تحقیق نشان داد (جدول شماره ۱)، چهار طرحواره فراموش‌شدگی، جداشدگی، هدفمندی و تبعیض شکل‌دهنده الگوهای مشخص از نحوه یادآوری و معنابخشی به وقایع و پدیده‌های مرتبط با جنگ در میان گروه‌های نسلی می‌باشند. این الگوها به عنوان ساخت‌های معرفتی و شناختی مشخص از طریق ایجاد فضای درک مشخص از جنگ، پیامدهای هویتی و کنشی معینی دارند. آنها ساختارهای اطلاعاتی حافظه نسلی را به شکل قالب‌ها و چارچوب‌هایی نظام‌مند درمی‌آورند، طوری که در رویارویی و مواجهه افراد با تجربیات و اتفاقات تازه فعال شده و به بازشناسی و تحلیل موقعیت آنها کمک می‌کنند. در واقع، زمانی که اطلاعات جدیدی توسط افراد متعلق به گروه‌های نسلی جنگ‌دیده و جنگ‌ندیده پردازش می‌شود، آنها این طرحواره‌های قدیمی را بازیابی می‌کنند تا به تجربیات جدید خود معنا دهند.

فراموش‌شدگی طرحواره حافظه در ذهنیت جمعی افرادی متعلق به نسل جنگ دیده است که نقش خود را در رابطه با جنگ و روایت‌های مرتبط با آن در قالب فردی فراموش شده درک می‌کنند. آنها معتقدند این رزمندگان بودند که در دوران جنگ برای دفاع از وطن، از جان و مال خود گذشتند و اکنون این سیاستمداران هستند که از امتیازات جامعه بهره می‌برند. آنها همچنین وجود نقصان در روند رسیدگی به

رزمندگان و خانواده‌های آنها را تعبیر به فراموش شدن از جانب حکومت و دولت می‌کنند. گروهی از افراد در همین نسل، دارای طرحواره جفاشدگی هستند، طوری که نقش خود را در رابطه با جنگ و روایت‌های مرتبط با آن در قالب فردی جدا شده از اجتماع تفسیر می‌کنند. آنها معتقدند که عملکرد غلط دولت و حکومت و سیاست‌های نادرست آنها در روند تجلیل از رزمندگان در دوران پس از جنگ، باعث جدا شدنشان از جامعه شده است. بدین ترتیب که حکومت و دولت امتیازات ناچیزی را با منت و سر و صدای زیاد به رزمندگان داده است و بزرگنمایی صورت گرفته توسط این نهادها باعث ایجاد تصویر غیرواقعی جامعه از امتیازات و سهمیه‌های متعلق به رزمندگان و متعاقباً تلاش در پنهان‌سازی هویت توسط فرزندان و خانواده‌های رزمندگان در عرصه جامعه شده است.

جدول شماره ۱. دسته‌بندی طرحواره‌های حافظه نسلی از جنگ ایران و عراق و مقولات مرتبط با آن

مقولات	طرحواره‌ها	نسل‌ها
کاشت نظامیان و برداشت سیاستمداران نقصان در حمایت از حقوق رزمندگان فراموش شدن رزمندگان	فراموش‌شدگی	نسل دارای حافظه اتوبیوگرافیک از جنگ
احساس جفاشدگی تصور غیرواقعی جامعه از امتیازات رزمندگان لزوم اصلاح و ساماندهی سیستم امتیازات	جفاشدگی	
رزمندگی به مثابه الگوی زندگی موافقت با امتیازات و بازتوزیع آنها	هدفمندی	نسل دارای حافظه تاریخی از جنگ
احساس تبعیض در مورد امتیازات و سهمیه‌ها مخالفت با وضعیت موجود جدا شدن فضای باور از حیطه عمل	تبعیض	

هدفمندی، طرحواره حافظه در ذهنیت جمعی افراد متعلق به نسل جنگ‌ندیده است که عمدتاً نقش خود را در رابطه با جنگ و روایت‌های مرتبط با آن در قالب فردی هدفمند تفسیر می‌کنند. آنها بدین نحو موقعیت خود را در میدان جنگ با استکبار جهانی، به‌عنوان یک رزمنده که الگوی عملش فداکاری در راه انقلاب است، بازشناسی می‌نمایند. این گروه از افراد که موافق با امتیازات موجود رزمندگان جنگ و باز توزیع آنها هستند، رزمندگی را الگویی از زندگی و رزمنده را والاترین نقش می‌دانند. گروه دیگری از افراد در این نسل که برخوردار از طرحواره حافظه تبعیض هستند، نقش

خود را در رابطه با جنگ و روایت‌های مرتبط با آن در قالب فردی مورد تبعیض قرار گرفته فهم و درک می‌کنند. آنها با شکل فعلی امتیازات رزمندگان و خانواده‌هایشان، خصوصاً سهمیه‌های دانشگاهی‌شان شدیداً مخالف‌اند و درباره آن احساس بی‌عدالتی و تبعیض می‌کنند. این گروه همچنین فضای باور ایجاد شده توسط حکومت و دولت را در تناقض با کنش‌ها و اعمالی می‌دانند که امروزه در سطح جامعه مشاهده می‌گردد. بدین صورت، طرحواره‌های حافظه نسلی متفاوت که نتیجه تعاملات افراد با هم و با اشکال نهادی فرهنگی در هر گروه نسلی است، نحوه مواجهه اعضای هر گروه را با پیامدهای جنگ در ساحت زیست اجتماع کنونی مشخص و متمایز کرده و متعاقباً اشکال خاصی از الگوهای معنایی و هویتی را ایجاد نموده‌اند؛ الگوهایی که به نوبه خود شیوه درک و تفسیر تجربیات جدید را برای هر گروه نسلی محدود می‌سازند.

از طرف دیگر نتایج تحقیق و سنخ‌شناسی به دست آمده از طرحواره‌های حافظه نسلی نشان داد، همان‌طور که نسل‌ها، ساخت‌های معرفتی و شناختی مشخصی را حول تجربیات مشترک از جنگ شکل می‌دهند، ایدئولوژی انقلابی و گفتمان هژمونیک رسمی جنگ نیز عامل دیگر مؤثر بر شکل‌دهی به طرحواره‌های حافظه جمعی است. در واقع، تسلط فراگیر فرهنگی و اجتماعی گفتمان رسمی جنگ که از طریق تداوم بخشیدن به ایدئولوژی انقلابی صورت می‌گیرد، دینامیک و پویایی بازنمایی عمومی از جنگ را در کنترل خود درآورده، با ساخت نظام نمادین و اشکال نهادی ایدئولوژیک فرهنگی بر محتوای طرحواره‌های حافظه نسلی اثر می‌گذارد. بدین ترتیب، می‌توان گفت دو طرحواره حافظه نسلی فراموش‌شدگی و هدفمندی، هم‌راستا با گفتمان رسمی جنگ و دو طرحواره حافظه نسلی جدانشدگی و تبعیض در تقابل با گفتمان رسمی جنگ شکل گرفته‌اند. به بیان دیگر، طرحواره‌های فراموش‌شدگی و هدفمندی، به نحوی عمل می‌کنند که چشم‌انداز غالب از گذشته در میان افراد برخوردار از این طرحواره‌ها عمدتاً مرتبط با تکنیک‌ها و شیوه‌های اعمال قدرت در جامعه است، در حالی که عملکرد طرحواره‌های جدانشدگی و تبعیض در جهت رهایی از سیطره گفتمان رسمی و ایدئولوژیک جنگ می‌باشد. بنابراین، شیوه عمومی یادآوری و بازنمایی جنگ در میان افراد دارای این طرحواره‌ها به گونه‌ای در تقابل با نظم هژمونیک مسلط پیکربندی می‌شود تا امکان ساخت خاطرات جایگزین و آلترناتیو را از جنگ در میان گروه‌های نسلی فراهم سازد.

منابع و مأخذ

- جمشیدی، فرانک (۱۳۹۴)، *اندیشیدن جنگ: جنگ اندیشیدنی*، تهران: انتشارات سوره مهر.
- Ayres, Lioness (2008) "Thematic coding and analysis" in Lisa M. Given (ed.), *The SAGE Encyclopedia of Qualitative Research Methods*. Thousand Oaks, CA: Sage. pp. 867–8.
- Beim, A. (2007), "The Cognitive Aspects of Collective Memory", *Symbolic Interaction*, Vol. 30, no. 1, pp. 7-26.
- Berger, P. L. and Luckmann, T. (1966), *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*, Garden City, NY: Anchor Books.
- Billig, M. (1990), "Collective memory, ideology and the British royal family", In D. Middleton & D. Edwards, eds., *Collective remembering*. London: Sage Publications, pp. 60–80.
- Bodnar, J. (1992). *Remaking America: Public memory, commemoration, and patriotism in the twentieth century*. Princeton: Princeton University Press.
- Cairns, E. and C.A. Lewis (1999), "Collective memory, political violence and mental health in Northern Ireland", *British Journal of Psychology*, 90, pp. 25–33.
- Cerulo, K. A. (2002), *Culture in Mind: Toward a Sociology of Culture and Cognition*, New York: Routledge.
- Cole, J. (1998) "the work of memory in Madagascar", *American Ethnologist*, Vol. 25, no. 4, pp. 610–633.
- Cole, J. (2001). *Forget colonialism? Sacrifice and the art of memory in Madagascar*, Berkeley: University of California Press.
- Confino, A. (1997), "Collective memory and cultural history: Problems of method", *American Historical Review*, pp. 1386–1403.
- Conway, B. (2010) "New Directions in the Sociology of Collective Memory and Commemoration", *Sociology Compass*, 4(7): 442–53.
- Crane, S.A. (1997), "Writing the individual back into collective memory", *American Historical Review*, December, 1997, pp. 1372–1385.
- D'Andrade, R. (1995), *the Development of Cognitive Anthropology*, New York: Cambridge University Press.
- Devine-Wright, P. and E. Lyons (1997), "Remembering Pasts and Representing Places:

- The Construction of National Identities in Ireland” *Journal of Environmental Psychology*, 17, pp. 33–45.
- DiMaggio, P. (1997), “Culture and Cognition”, *Annual Review of Sociology*, 23:263–87.
- Fowler, B. (2007), “Collective memory (social change)”, In the Blackwell encyclopedia of sociology (Vol. 2, pp. 590_593). Malden, MA: Blackwell.
- Halbwachs, M. (1950/1980) *The Collective Memory*. New York: Harper and Row.
- Halbwachs, M. (1992), *on collective memory*, Chicago: University of Chicago Press (edited, translated, and with an introduction by Lewis A. Coser).
- Johnston, N. (1994) “Sculpting Heroic Histories: celebrating the centenary of the 1798 rebellion in Ireland”, *Transactions of the Institute of British Geographers*, 19, pp. 78–93.
- Lynch, K. (1972), *what time is this place?* London: MIT Press.
- Middleton, D. & Edwards, D. (1990), “Conversational remembering: A social psychological approach”, In D. Middleton & D. Edwards (1990), eds., *Collective remembering*. London: Sage Publications, pp. 23–45.
- Mistzal, B. A. (2003) *Theories of Social Remembering*. London: Open University Press.
- Nora, P. (1989). “Between memory and history: *Les lieux de m’emoire*”. *Representations*, Spring, 1989, vol. 26, pp. 7–25.
- Novick, P. (1999), *The Holocaust in American life*, Boston: Houghton Mifflin Company.
- Olick, J. K. (1999) “Collective Memory: The Two Cultures”, *Sociological Theory*, 17(3): 333-348.
- Pennebaker, J.W. and B.L. Banasik (1997) “History as Social Psychology” in J.W. Pennebaker, D. Paez and B. Rimé (eds), *Collective memory of political events: Social psychological perspectives*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum and Associates, pp. 3–19.
- Rosenzweig, R. & Thelen, D. (1998) *The Presence of the Past*. New York: Columbia Univ. Press.
- Schudson, M. (1990), “Ronald Reagan misremembered”, In D. Middleton & D. Edwards, eds., *Collective remembering*. London: Sage Publications, pp. 108–119.
- Schudson, M. (1992), *Watergate in American memory: How we remember, forget, andre-construct the past*. New York: Basic Books.
- Schuman, H. and Corning, A.D. (2000) “Collective knowledge of public events: the Soviet era from the Great Purge to Glasnost”, *American Journal of Sociology*, 105(4): 913–43.
- Schuman, H. and Rieger, C. (1992) “Historical Analogies, Generational Effects, and Attitudes toward War”, *American Sociological Review*, 57:315-26.
- Schuman, H. and Scott, J. (1989) “Generations and Collective Memories”, *American Sociological Review*, 54: 359–81.

- Schwartz, B. (1982) "The Social Context of Commemoration: A Study in Collective Memory", *Social Forces*, 61, 374-402.
- Schwartz, B. (1990), "The reconstruction of Abraham Lincoln", In D. Middleton & D. Edwards, eds., *Collective remembering*. London: Sage Publications, pp. 81-107.
- Schwartz, B. (1991) "Social Change and Collective Memory: The Democratisation of George Washington", *American Sociological Review*, 56, 221-36.
- Schwartz, B. (2000) *Abraham Lincoln and the Forge of National Memory*. Chicago: Chicago University Press.
- Uzzell, D. and Stig-Sorensen, M.L. (1993) "Constructing and Deconstructing National Identities: The Role of the Past in the Present" paper presented at Changing European Identities: Social Psychological analyses of Social Change, Conference at Farnham Castle, Surrey, UK 7-9 May.
- Vinitzky-Seroussi, V. (1998) *After Pomp and Circumstance*. Chicago: Univ. of Chicago Press.
- Zerubavel, E. (1991) *The Fine Line*. London: University of Chicago Press.
- Zerubavel, E. (1997) *Social Mindscales: An Invitation to Cognitive Sociology*, Cambridge, MA: Harvard University Press.